

مشاهده آن حال دست از کار باز مانده پشت دلشان شکسته شد و روی از معرکه برتافتند و دمری سلطان<sup>۱</sup> نیز در اثنای گریز به قتل رسید و بسیاری از عساکر منصور در آن معرکه، مقهور و هلاک گشتند.

عبید بعد از فتح مذکور از می خوشگوار سلطنت مست و مغرور شده بسطام و دامغان را نیز متصرف شد و حکومت آنجا را به زینش بهادر که به تجارب روزگار مهذب گشته بود رجوع نموده خود متوجه هرات شد، از دامغان تا نواحی هرات در حیطه ضبط و تصرف او درآمد، بعد از وصول به ظاهر شهر هرات همّت بر تسخیر آن شهر گماشته با ساکنان آنجا از وعد و وعید سخنان می‌گفت و ابواب یأس و ناامیدی را بر روی روزگار ایشان مفتوح می‌ساخت که شاید<sup>۲</sup> بدین تدبیر شهر را تسخیر نماید، اما حسین خان<sup>۳</sup> که برادر خان عدالت شعار درمیش خان بود [۷۲] و در شجاعت و دلیری عدیل و نظیر نداشت و در آن اوان قایم مقام برادر شده بود، در ضبط و دارایی شهر هرات دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت. با آنکه زمان محاصره ممتد شده بود و قحط و غلای عظیم روی نموده، چنانکه جمعی کثیر از فقدان نان هر روز جان می‌دادند، حسین خان از وقوع آن حالات و ظهور انقلابات ارکان تمکن خویش را اصلاً متزلزل نمی‌ساخت و در ربط و ضبط شهر و محافظت برج و بارو دقیقه‌ای از دقایق مهمل و مختل نمی‌گذاشت.

ذکر نهضت فرمودن حضرت شاه خلافت پناه به صوب خراسان از برای

### دفع فتنه عبیدخان و وصف<sup>۴</sup> جنگ جام

در زمستان سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمایه [۹۳۴] که اردوی گردون‌شکوه در قزوین فشلاق فرموده بود، پیوسته اخبار کراهت آثار از طرف خراسان خصوصاً از شهر هرات و عسرت اوقات ساکنان آنجا و استیلا و استعلای ازبکان و خرابی ولایات به سمع ارکان دولت قاهره می‌رسید. چون چوهه سلطان در آن ایام از جانب

۲. ت: «شاید» ندارد.

۱. ب و ت: دبری سلطان.

۴. ب و ت: «و صفت».

۳. ب: حسن خان.

استاجلو و دشمنی ایشان خاطر خویش را جمع ساخته بود، لاجرم به تدبیر مملکت خراسان پرداخته در آن زمستان توأجیان را به جمع جنود ظفر ورود به اطراف ممالک محروسه روان گردانید. از غرایب اتفاقات و عجایب انقلابات که در آن سال به ظهور رسید آن بود که ذوالفقار سلطان مصلو که از نشئه جنون خالی نبود بی سبب با معدودی چند از پایه سریر سلطنت مصیر فرار نموده به طرف بغداد شتافت و در آن اوان ابراهیم خان که عم ذوالفقار مذکور و حاکم بغداد بود، از روی اخلاص، احرام آستان ثریامناص شاهی بسته از مرکز دولت خروج نموده بود و دو سه منزل طی فرموده که ذوالفقار در اثنای راه به خدمت عم بزرگوار رسید و سرنوشت بد، او را بر آن داشت که قصد عم نموده عراق عرب را به تمام متصرف شود و دم از استبداد و استقلال زند. چون دماغ آن جناب از سودای فاسد و بخار پندار آشفته و پریشان بود از عاقبت کار غافل شده به هوای سودای سلطنت، روزی که عمش در خرگاه دولت استراحت نموده بود حارسان را غافل ساخته به ضرب تیغ آبدار شعله حیات آن امیر نامدار را منطفی گردانید و بعد از این حرکت شنیع بعضی از امیران و سران سپاهش را با خویش موافق ساخته از استیلا و شوکت چوهره سلطان و از حدوث فتنه و هجوم ازبکان سخنان گفته آن گروه [۷۳] بی اعتبار را به حکومت و ایالت عراق عرب نوید داده خاطر هر یک را به اکرام و احسان بنواخت و بعد از آن با سپاهی جلادت آیین روی توجّه به صوب بغداد نهاده رایت کین برافراخت و چون خبر قتل ابراهیم خان و غدر و مکر ذوالفقار در بغداد به سمع گوکجه میرزا که ولد ابراهیم خان بود رسید، در استحکام برج و باروی حصار بغداد کوشیده دروب شهر را بر روی ذوالفقار مسدود ساخت و ذوالفقار نیز اطراف حصار را محاصره نموده<sup>۱</sup> طریق آمد و شد را بر ساکنان آن شهر دشوار گردانید و کمند همّت را برکنگره تسخیر آن حصار افکنده دست از محاصره باز نداشت، تا بعد از هشت ماه به مقصود خویش فایز گردید و چون حصار بغداد در حیطه تصرف آن جناب درآمد، از اولاد و اتباع ابراهیم خان هر کس که به نظرش درآمد به قتل رسانید و در آن دیار رایت استقلال برافراخت.

و از وقایع آن سال دیگری آن بود که زینش بهادر از یک که از قبل عبیدخان حاکم بسطام و دامغان بود، در آن سرحد دست به نهب و غارت برآورده مکرر سمنان و خوار و فیروزکوه را تاخت نموده مراعی و مواشی آن حدود را به تازیانه تاراج براند و چون این خیر در باب الجنة قزوین به سمع جلال پادشاه صاحب تمکین رسید اشارت علیه به نفاذ پیوست که زینل‌خان و مصطفی سلطان و جبرگه سلطان که از طایفه شاملو بودند و در آن اوان در ولایت ری قشلاق داشتند به دفع فتنه زینش بهادر قیام نمایند. امرای ثلاث به موجب فرمان به دفع و منع اوزبکان به طرف فیروزکوه روان شدند و به مجرد رسیدن ایشان به فیروزکوه، زینش بهادر هم با گروهی از اهل جلادت و تهوّر که به رسم تاخت بیرون آمده بود بدان موضع رسید. سپاه جلادت آیین از طرفین دست به محاربه و مضاربه برآورده در یکدیگر آویختند و خون هم را می‌ریختند تا آنکه جمعی کثیر از جانبین مجروح و بی‌روح گشتند. عاقبت اوزبکان غالب آمده غازیان عظام روی از معركة دشمنان برتافتند و به مقتضای «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» امرای ثلاث در آن سرزمین به ثواب شهدا فایز شدند و زینش بهادر با آنکه لشکرش بیشتری کشته شده بود با فتح و ظفر بازگشته از راه سمنان عازم دامغان شد و چون به سمنان رسید غلات آن شهر را که خرمنها ساخته و افراخته بودند به آتش بیداد، پاک بسوخت. از مشاهده و ملاحظه آن حال [۷۴] دود حیرت از نهاد ساکنان آن بلده برآمده یکسر زبان به نفرین آن ظالم ستمکار برگشودند. تیر دعای آن مظلومان بر هدف اجابت پیوسته یک ماه از آن قضیه نگذشته بود که رایات نصرت آیات شاهی سایه وصول بر نواحی دامغان افکنده از ضرب تیغ آتشبار غازیان عظام خرمن حیات زینش بهادر و تابعان یکسر بسوخت.

تبیین این مقال آنکه، چون حرکات دور از صواب<sup>۲</sup> از اوزبکان سمت تکرار پذیرفت، حضرت شاه خلافت پناه دفع شر آن گروه اضلال را پیشنهاد همت بلندنهمت ساخته در اواسط بهار سنه<sup>۳</sup> اربع و ثلثین و تسعمایه [۹۳۲] به عزم یورش خراسان از دارالسلطنت قزوین به حرکت درآمد و بعد از اجتماع جنود ظفر ورود

کوچ بر کوچ روان شد و چون موکب نصرت شکوه به بیلاق فیروزکوه نزول اجلال فرمود، چوهه سلطان با اکثری امرا و اعیان لشکر از آن منزل ایلغار نموده از راه سلطان میدان<sup>۱</sup> به طرف دامغان شتافت که سر راه بر زینش بهادر بگیرد و آن جناب را به سزا و جزا برسانند. عساکر منصور به نوعی آن مسافت بعید را طی نمودند که جاسوس وهم و خیال را مجال سبقت نشد و به مؤذای «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا مَرَدَدَهُ»<sup>۲</sup>، چون اراده الهی به قطع حیات آن فرقه ضالّه تعلق گرفته بود دست قضا پنبه غفلت بر گوش هوش ایشان آغشته، پرده غرور بر بصر بصیرت ایشان فرو بسته بود، چنانکه سپاهی به آن کثرت و بسیاری به کنار حصار دامغان رسیدند و آن غفلت زدگان اصلاً آگاه نگشتند. قریب به صبح صادق بود که چوهه سلطان با عساکر نصرت نشان حصار دامغان را مرکزوار به میان گرفته از هر طرف سورن انداختند و غازیان عظام دست به قلعه گشایی بر آورده از هر جانب رایت فتح برافراختند. اهل حصار از آن صدای وحشت افزا از خواب غفلت و غرور بیدار شده مصدوقه «قَسَاءَ صَبَاحِ الْمُنْذَرِينَ»<sup>۳</sup> را به رأی العین مشاهده بنمودند و صورت «الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»<sup>۴</sup> در آینه بخت خویش برابر دیدند و چون سلطان بلند جناب آفتاب به عزم تسخیر حصار زهرجد نگار سپهر لوای ضیا برافراخت، عساکر گردون مآثر دست به کارزار بر آورده از هر طرف به انباشتن خندق و افکندن جدار مشغول شدند و توپچیان قایم انداز بر فراز درخت چنار که نزدیک به دروازه حصار بود شده نیران قتال را به اشتعال<sup>۵</sup> [۷۵] در آوردند.

## شعر

خروش تفک از ثریا گذشت	چهرها <sup>۶</sup> شکست از سپرها گذشت
ز برق سنان و تفک بس حجاب	هوا پرشرر آسمان پر شهاب
شد از آتش کین در آن کارزار	چو منقل پر آتش درون حصار

۱. ت: «میدان» ندارد.  
 ۲. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.  
 ۳. صافات (۳۷)، آیه ۱۷۷.  
 ۴. احقاف (۴۶)، آیه ۳۰.  
 ۵. ب: اشتغال.  
 ۶. ب: چترها.

ازبکان را چون هرگز آن نوع واقعه روی نداده بود و از هیچ ممر امید خلاصی نبود، سراسیمه شده نه دست ستیز داشتند و نه پای گریز، از درون حصار لحظه‌ای حرکت المذبحی نمودند و در آخر هرکس خود را از دیوار به زیر افکنده به امید آنکه شاید راه گریزی پیش آید مجموع به دست عساکر نصرت‌شعار گرفتار شدند و زینش [بهادر] چون خود را از حصار به زیر افکنده در خندق افتاد و یک پایش بشکست او را نیز گرفته به خدمت چوه سلطان بردند و جلّادان به موجب فرمان مجموع را سر از تن جدا ساخته سرهای ایشان را به اردوی اعلی که از راه چشمه اعلی به طرف بسطام رفته بود فرستادند و اجساد ناپاک ایشان را از همان آتشی که به دست خود افروخته بودند بسوختند. بعد از فتح حصار دامغان، چوه سلطان، مظفر و کامران با مجموع امرا و سپاه به طرف بسطام روان شد و در آن سرزمین به اردوی کیهان‌پوی ملحق گشته منظور نظر عاطفت و احسان گردید. و چون آوازه وصول موکب همایون به دیار خراسان مسموع عبیدخان و سایر خاندان ترکستان که رفیق او بودند شد، مجموع عنان تمالک و تماسک از دست داده از حوالی هرات کوچ نموده به جانب مروشاهجان روان شدند. عبیدخان اردو و آغرق خود را در مرو گذاشته به نفس خود از جیحون عبور کرده به ماوراءالنهر رفت. چون طبیعت آن مفسد بدفعال بر مکر و افتعال و غدر و اعتقال مجبول و منظور<sup>۱</sup> بود، به اندک روزی لشکر بسیار از اطراف و اکناف ولایات ترکستان و ماوراءالنهر فراهم آورده پیکر تسخیر بلاد خراسان و عراق را در آینه ضمیر حکام آن دیار به اسهل و جوه جلوه داد و کوجم‌خان را که در آن اوان مسند خانی به وجود او مزین بود فریب داده با یک‌صد و پانزده هزار سوار که از اطراف جمع آمده بودند باز از آب آمویه عبور نموده به مرو آمدند و هنوز موکب همایون در مشهد مقدس بود که منهبان سریع‌العنان خبر معاودت عبیدخان را با سپاه فراوان به مروشاهجان، به پایه سریر ثریامکان عرضه داشتند. حضرت شاه خلافت پناه بعد از اقامت، زیارت و شرایط طواف روضه [۷۶] مقدسه منوره سلطان اولیا و برهان اتقیا علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الدعا - در آن مقام محمود از حضرت معبود - جلّ ذکره - استدعای فتح و نصرت نموده در

زمان تیر دعای آن پادشاه صافی اعتقاد بر هدف مراد آمده به فحوای «أریابُ الدُّوَلُ مُلَهُمُون»<sup>۱</sup> از مبشر غیبی نوید «یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup> به گوش صدق و اخلاص شنید و صورت «إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»<sup>۳</sup> در آینه دولت روزافزون که به صیقل ناپیدات آسمانی جلا یافته بود معاینه دید و با دل قوی و عزم درست، توکل بر کرم کردگار کرده پای جستی و چالاکی در رکاب ظفر انتساب نهاد و بر بکران گردون توان سوار شده به<sup>۴</sup> قصد اعدای دولت قاهره کوچ بر کوچ روان شد. و چون ولایت جام، مضرب نخیام عساکر نصرت فرجام گشت، سام میرزا و حسین خان بال لشکر هرات در آن سرزمین به اردوی اعلی ملحق شدند و تاتاراغلی قورچی باشی که از طایفه تکلو بود به واسطه مخالفتی که با چوهه سلطان داشت، در آن ایام به قتل رسید و در آن اثنا آوازه و وصول از یکان به نواحی اردوی اعلی شایع گشت و حضرت شاه خلافت پناه قراولان درگاه را به رسم خبرگیری متعاقب یکدیگر به طرف اردوی دشمنان روان گردانید و تواجیان بهرام صولت را به ترتیب و تعبیه لشکر امر فرمود. تواجیان بر حسب فرمان سپاه را جمع آورده به ترتیب صفوف و زینت لشکر قیام و اقدام نمودند.

## شعر

چو دریای جوشان به هنگام موج

ز سُم ستوران لشکر ستوه

ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ

سپاه اندر آمد همی فوج فوج

سراسر همه دشت و صحرا و کوه<sup>۵</sup>

شد از سَم اسپان زمین سنگ رنگ

چون خبر آمدن مخالفان تحقیق گردید، حضرت شاه خلافت پناه به موجب القلب مستقر سلطان الروح، با برادران کامکار در قلب فرار گرفته، چوهه سلطان را با بعضی از امرای عظام بر یمین خویش بداشت و جانب یسار را به فر وجود حسین خان و جمعی از امرای شاملو محکم و استوار ساخت و زمره ای از امرا و سران سپاه را به طرح گذاشتند که هنگام گیرودار<sup>۶</sup> به هر طرف که به مدد احتیاج افتد

۲. روم (۳۰)، آیه ۴.

۴. ت: بر.

۶. ت: گیردار.

۱. امثال و حکم ج ۱، ص ۹۵.

۳. صافات (۳۷)، آیه ۱۷۳.

۵. ت: صحرا و کوه ندارد.

امداد نمایند. از طرف دیگر خانان ماوراءالنهر و ترکستان قلب جناحین خویش را به وجود پادشاهزادگان و بهادران لشکر آراسته ساخته در برابر سپاه نصرت‌دستگاه صف‌آرای گشتند. از جمعی مردم اعتباری که در آن سفر ملازم رکاب ظفرانتساب شاهی بودند شنیده شد که عدد سپاه حضرت شاه خلافت‌پناه در آن روز [۷۷] از سی هزار زیاده نبود و مخالفان بی‌قبیل از صد هزار بیشتر بودند، با وجود آن حضرت شاه خلافت‌پناه از کثرت اعدا و بسیاری ایشان اندیشه ناکرده توکل بر کرم‌کردگار نمود و از طرفین دلبران مرد و پردلان معركة نبرد به جوش و خروش درآمده زلزله در زمین و زمان افکندند.

## شعر

برآمد خروش سپاه از دوروی      جهان شد پر از مردم جنگ‌جوی  
برآمد خروشیدن کسزه‌نای      زمین و زمان اندر آمد ز جای  
تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز      نهان گشته خورشید گیتی‌فروز

فریقین آن روز از اول صبح تا نزدیک غروب به محاربه و مضاربه اشتغال داشتند. بعضی از امیران حضرت شاه خلافت‌پناه از بسیاری مخالفان و ضرب تیرباران هراسان گشته روی از معركة برتافته بودند، حتی چوه سلطان که رتبه امیرالامرای داشت؛ از یکان به تصور آنکه مگر صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه‌گر شده دست به نهب و غارت دراز کردند و هر که را از آن قوم دون‌همت تنگ‌نظر اسبی یا شتری به دست آمدی بی‌توقف راه ماوراءالنهر پیش گرفتند. بنابراین در اندک زمانی سنگ تفرقه در سلک جمعیت آن گروه انبوه افتاده اکثری متفرق شدند. در آن اثنا حضرت شاه خلافت‌پناه با آنکه سن مبارکش از شانزده تجاوز نکرده [بود] فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از قورچیان و نزدیکان بر قشون عبیدخان که مایه آن شور و شرب بود حمله برد و به منطوق «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> بر آن طایفه گمراه غالب آمده عبیدخان بعد از آنکه شمشیری بر فرق<sup>۳</sup> خورده بود به هزار حيله از آن معركة جان بیرون برد.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

۱. ب: ندارد.

۳. ت: سر.

## شعر

مه لوای تو با خیل خصم بداختر همان کند که کند با نجوم مهر سپهر

چون خانان ترکستان و ماوراءالنهر با خیل و حشم خویش شکسته و پریشان  
 «کَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ»<sup>۱</sup> «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»<sup>۲</sup> به ماوراءالنهر گریختند، منشیان بلاغت  
 شعار کیفیت این فتح نامدار را، که تا انقراض عالم طغرای کارنامه پادشاهان  
 گردون اقتدار خواهد بود، به قلم گهربار درآورده فتح نامجات به اطراف مملکت  
 محروسه و نزد حکام هر بلاد و دیار روان ساختند. و حضرت شاه خلافت پناه ایالت  
 خراسان را بر قرار معهود به برادر خود سام میرزا مقرر داشته حسین خان را به اتابکی  
 او تعیین فرمود و خود به سعادت و اقبال در همان سال به مملکت عراق معاودت  
 نموده در خطه قم قشلاق فرمود.

ذکر نهضت فرمودن حضرت [۷۸] شاه عدالت نهاد به طرف بغداد و  
 کشته شدن ذوالفقار سلطان و تسکین یافتن فتنه و فساد

در سابق رقم زده کلک بیان گشت که ذوالفقار سلطان مصلو، عم خود ابراهیم خان  
 را که والی بغداد بود به غدر<sup>۳</sup> و مکر به قتل آورده بر عراق عرب مستولی شد<sup>۴</sup> و  
 نسبت به حضرت شاه خلافت پناه در مقام تمرد و عناد درآمده با پادشاه روم دم از  
 یک جهتی و و داد می زد. چون این معنی بر ضمیر انور شاهی صورت پذیر گشت، در  
 بهار سنه خمس و ثلثین و تسعمایه [۹۳۵] رایات نصرت آیات به طرف بغداد مستعلی  
 شده آوازه توجه سوکب همایون به اطراف و انجای ممالک محروسه شیوع پذیرفت  
 و امرای اطراف با سپاه آراسته از هر طرف<sup>۵</sup> متوجه پایه سریر اعلی شدند.

## شعر

به فرخ ترین ساعتی شهریار به عزم سفر شد برون زان دیار  
 به آهنگ بغداد شد ره نورد بلرزید این گنبد لاجورد

۳. ت: عذر.

۱ و ۲. مدثر (۷۴)، آیه ۵۰ و ۵۱.

۵. ت: «از هر طرف» ندارد.

۴. ت: شده.



چون موبک همایون از حوالی همدان تجاوز فرمود و این خبر به سمع ذوالفقار برگشته روزگار رسید و از تحرک عواصف بی‌زینهار و تموج بحر ذخار واقف گردید، ارکان تمکنش متزلزل گشته وهم و هراس تمام بر باطنش مستولی شد؛ از روی دهشت و اضطراب به استحکام برج و باروی حصار مشغول شده فکر محال می‌کرد، هر چند خرد خرده‌دان و قوت دزاکه انسان فحوای:

## شعر

مکن آنچه هرگز نکردست کس بدین رهنمون تو دیوست و بس  
 به هزار زبان به ادا می‌رسانید، آن عاصی مغرور منتبه نمی‌شد و پشت اعتماد بر  
 متانت و حصانت حصار بغداد باز داده هوای استبداد و استقلال در سر داشت،  
 چون اعلام پادشاهی سایه وصول بر ظاهر شهر بغداد انداخت و آن جلگه را  
 مضرب خیام عساکر نصرت فرجام ساخت، طریق آمد و شد را بر اهل حصار  
 مسدود ساخته از طرفین دست به محاربه و مضاربه برآوردند. چون حصار بغداد  
 حصنی است در غایت متانت و استواری و تا غایت کمند تسخیر هیچ پادشاه  
 کشورگیر بر کنگره تسخیر آن نرسیده و به جنگ، کهن آن را نگرفته، بنابراین ایام  
 محاصره ممتد شده هنگام گرما رسید و توقف در آن دیار بر عساکر ظفر آثار دشوار  
 گردید. در آن اثنا لطایف غیبی و فتوحات لاریبی که همیشه شامل حال و کافل آمال  
 حضرت شاه خلافت پناه است از پرده تقدیر صورت پذیر گشته که<sup>۱</sup> سبب رفاهیت  
 خلق کثیر شد.

تفصیل این حال و تبیین این مقال [۷۹] آنکه، ذوالفقار چون بسیاری از اعیان  
 طایفه مصلو را به قتل آورده بود، بازماندگان آن طایفه [همیشه]<sup>۲</sup> در این اندیشه  
 بودند که هنگام فرصت در مقام انتقام درآمده دستبندی بنمایند، اتفاقاً در ایام  
 محاصره روزی علی‌بیک نامی که از نزدیکان ذوالفقار بود آن جناب را در حجره بر  
 بستر راحت خفته دید، فرصت را غنیمت شمرده به اتفاق برادر خود با شمشیرهای  
 کشیده بر سر آن عاصی گمراه می‌روند و به یک ضربت کاری کار او را به دلخواه  
 می‌سازند و در ساعت سر سرکشش را بر سر نیزه کرده بر باروی حصار که در مقابل

۲. ب: محو، از نسخه «ت» تکمیل گردید.

۱. ت: «که» ندارد.

دولتخانه پادشاه کامکار بود نصب می‌نمایند در آن حال غریب از تابعان و یکجهت‌ان ذوالفقار برآمده از غایت حیرت و اضطراب هرکس به طرفی فرار نمودند و علی بیگ کیفیت واقعه را معروض درگاه شاهی نموده، چوهه سلطان به موجب فرمان با جمعی از امرا و ارکان دولت سوار شده به درون حصار بغداد شدند تابعان و هواخواهان ذوالفقار که در شهر و بازار ظاهر و مخفی بودند مجموع را به تیغ سیاست از هم گذرانیدند.

### شعر

بکشند گردان کشورستان      به تیغ سیاست بسی ترکمان  
شد از خون دشمن زمین لعل‌قام      نهنگان ازین سان کشتند انتقام

چون شهر و حصار بغداد از وجود مفسدان بی‌باک فناک پاک و صافی گشت، ایالت بغداد را به محمدخان شرف‌الدین اغلی که از طایفه تکلو بود تفویض نمودند و علی بیگ ذوالفقارکش، منظور نظر عاطفت و احسان گشته رتبه امارات یافت و به خطاب علی سلطانی موسوم شد و چون ناظر اشرف اعلی از شهر بغداد و مملکت عراق عرب جمع گشت، رایات نصرت‌نشان به طرف عراق عجم روان شدند. بعد از وصول به آن دیار چند روزی مابین قزوین و ابهر در موضع قروه و پارساین نزول اجلال فرمود و چون یک ماهی از فصل خریف بگذشت و هنگام ظهور سرما و دستبرد لشکر شتا نزدیک رسید موکب همایون به عزم قشلاق متوجه باب‌الجنه قزوین گردید.

### ذکر توجه رایات نصرت‌نشان نوبت ثانی به صوب خراسان

در زمانی که حضرت شاه خلافت پناه متوجه بغداد شد و خیر مخالفت ذوالفقار در بخارا<sup>۲</sup> به سمع عبیدخان رسید، تصور نمود که این فتنه امتدادی خواهد یافت و توجه رایات نصرت‌آیات به صوب خراسان دیگر صورت نخواهد بست. بنا بر اندیشه باطل و خیال محال، جمعی از ازبکان بی‌سروها را از اطراف و اکناف [۸۰]

ولایات ماوراءالنهر فراهم آورده از آب آمویه<sup>۱</sup> عبور نمود و تا ظاهر شهر هرات در هیچ مقام آرام نگرفت. بعد از وصول به حوالی هرات دست به نهب و غارت برآورده از شرایط بیدادی دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت و طریق آمد و شد را بر ساکنان<sup>۲</sup> شهر مسدود گردانید. چون مردم هرات از رنج و تعب محاصره و دربندانی<sup>۳</sup> زمان سابق آسوده نشده بودند و از آن پریشانی بالکلیه فارغ نگردیده، لاجرم از ظهور محاصره لاحق به غایت متأثر گشتند و مکرر مسرعان به پایه سریر ثریا مکان فرستاده اظهار پریشانی احوال رعایا و لشکری نمودند. چون زمام اختیار حضرت شاه خلافت پناه در آن زمان در کف اقتدار چوهه سلطان بود و آن جناب به رفتن خراسان و محاربه اوزبکان اصلاً مایل و راغب نبود، بنابراین مهمات آن مملکت را به عسی و لعل می‌گذرانید تا آنکه امرای اطراف و بعضی از امیران استاجلو که در گیلان بودند بنا بر خوفی که از چوهه سلطان در خاطر داشتند به درگاه عالم پناه نمی‌آمدند، ایشان را استمالت و دلجویی داده با خویش موافق گردانید و بعد از آن به تهیه سفر خراسان مشغول گشت، اما رسولان و قاصدان سام میرزا و حسین خان چون از درگاه پادشاه عالمیان بی نیل مقصود مراجعت نمودند و از عدم توجه چوهه سلطان به صوب خراسان، سخنان به عرض رسانیدند، حسین خان از ضبط و دارایی حصار هرات مأیوس شده دانست که غرض چوهه سلطان جز این نیست که ایشان را به دست اوزبکان گرفتار سازد، در فکر مآل افتاد، صلاح حال در آن دید که با عبیدخان صلح کند به شرط آنکه از سر راه ایشان برخیزد تا این جماعت شهر را خالی ساخته با اهل و عیال خود چند مرحله طی فرمایند. بعد از آن عبیدخان بازگشته هرات را متصرف شود. حسین خان با حضرت سام میرزا و اعیان سپاه مشورت نموده این معنی را خاطر نشان نمود. مجموع بر این امر متفق شده، کبر اسحق که یکی از اعیان اهل هرات بود نزد عبید فرستادند و از مافی الضمیر خویش او را خبر دادند. عبید که سالها در آرزوی چنین روز بود فی الفور مبانی عهد و میثاق را استحکام داده از ظاهر هرات کوچ نمود و چند منزل به عقب نشست. سام میرزا و حسین خان با سایر لشکر

۲. ب: ساکن.

۱. ت: و آمویه ندارد.

۳. ب: بندانی.

و آغرق از هرات بیرون رفته از راه کیج و مکران<sup>۱</sup> به طرف کرمان روان شدند و بعد از وصول به کرمان چون چند روزی از تعب سفر و رنج راه آسوده گشتند به صوب شیراز توجه نمودند، اما عبیدخان چون هرات را از وجود مخالفان خالی دید به مراد خاطر به دارالسلطنت هرات در آمده در باغ مراد [۸۱] نزول نمود و سلطنت خراسان را به خاطر خود فرار داده به فراغ بال بنشست و ندانست که هنوز جا گرم ناکرده برخوردار خواست. محصل کلام آنکه، حضرت شاه گردون‌غلام در تابستان سنهٔ سبع و ثلثین و تسعمایه [۹۳۷] از بیلاق ساوخ‌بلاغ به عزم سفر خراسان به حرکت در آمده کوچ بر کوچ می‌رفت.

## شعر

روان باد پایان آتش نهاد به گرمی چو آتش به تندی چو باد

چون چند مرحله از مراحل آن سفر طی شد و موکب همایون به ارض خراسان رسید، منهیان درگاه گردون‌غلام خبر خروج سام میرزا و حسین‌خان از هرات و صلح نمودن با عبیدخان به ذروهٔ عرض اعلیٰ رسانیدند. خاطر مبارک حضرت شاه خلافت پناه از استماع آن خبر، پریشان و مکدر شده به سرعت هرچه تمامتر روان شدند و چون آوازهٔ وصول موکب گیتی‌ستان به ولایت خراسان به سمع عبیدخان رسید با وجود متانت و حصانت حصار هرات که سالها خود محاصرهٔ آن حصار نمود [بود] <sup>۲</sup> و کمند آرزویش هرگز به کنگرهٔ تسخیر آن نرسیده در این وقت نتوانست که در آن شهر و حصار ثبات قدم ورزیده آنجا را نگاه دارد. از غایت قلق و اضطراب دست از شهر و حصار باز داشته طریق فرار اختیار نمود تا کنارهٔ رود جیحون در هیچ مقام آرام نگرفت.

## شعر

ز پرواز آن باز فرخنده‌فر به گوش عدو چون رسید این خبر

در چاره بر خویشان باز کرد کسبوتر صفت عزم پرواز کرد

چون خبر فرار خصم بی‌تدبیر به سمع مبارک حضرت شاه کشورگیر رسید

۱. مکران: ناحیتی است از حدود سند و شهر کیج مستقر پادشاه مکران است (حدودالعالم).

۲. ب: ندارد.

به سعادت و کامران متوجه دارالسلطنت هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و چون خاطر مبارک<sup>۱</sup> حضرت شاه خلافت پناه از جانب سام میرزا و حسین خان که در شیراز بودند جمع نبود، بنابراین در ولایت خراسان زیاده توقف نتوانست نمود، لاجرم برادر اعیانی<sup>۲</sup> خود، ابوالفتح<sup>۳</sup> بهرام میرزا که بر سایر برادران حضرت شاه خلافت پناه سمت رجحان داشت به ایالت شهر هرات نصب نموده غازی خان تکلو را به اتابکی او بگماشت و بعد از تنسیق مصالح رعایا و برابری در زمستان سنه مذکور از راه بیابان طیس عازم دارالعباده یزد شد و بعد از قطع مراحل یک هفته در یزد توقف نمود، از آنجا به عزم قشلاق به اصفهان رفتند.

از واقعات آن سال آنکه، سید نعمت‌الله حلکی بنا بر عدوات حضرت مجتهد الزمان شیخ علی عبدالعالی<sup>۴</sup> از مسند صدارت عزل شده به طرف حله<sup>۵</sup> رفت و آن منصب به وجود شریف امیر غیاث‌الدین منصور [۸۲] که از وفور اشتها از تعریف و توصیف مستغنی است زینت پذیرفت و حضرت شیخ و میر در آن سفر ملازم رکاب ظفر انتساب بودند.

### ذکر کشته شدن چوه سلطان به دست حسین خان

در زمستان سنه مذکور که اردوی کیهان پوی در خطه اصفهان قشلاق فرموده بود، جناب سام میرزا و حسین خان در شیراز رحل اقامت افکنده بودند. در آن ایام چند مرتبه مردم سخندان چرب زبان از پایه سریر شریکامکان به طلب سام میرزا و حسین خان به شیراز فرستادند، چون حسین خان از جانب چوه سلطان خایف و هراسان بود، در توجه به درگاه اعلی تأخیر و تسویف می نمود [و]<sup>۶</sup> به معاذیر نادپذیر تمسک می جست و چون قهرمان طبیعت قوای نامیه را به حرکت درآورد و سلطان بهار با لشکر گل<sup>۷</sup> و ازهار روی به بساتین جنت آیین نهاد، حضرت شاه

۲. ب: اعیان.

۱. ت: مبارک.

۴. ت: عبدالعال.

۳. ب: از الفتح.

۵. حله: شهری بود میان کوفه و بغداد در ساحل رود هرات (فرهنگ معین).

۷. ت: «گل» ندارد.

۶. ب: ندارد.

خلافت پناه با سپاه نصرت‌دستگاه به عزم بیلاق گندمان که واقع است در نواحی اصفهان روان شد و از آنجا باز مردم اعتباری به طلب سام میرزا و حسین خان فرستاده خاطر ایشان را به عهد و یمین مطمئن گردانیده از شیراز به بیلاق گندمان آوردند. بعد از وصول ایشان به نواحی اردوی همایون، مجموع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت به رسم استقبال قیام و اقدام نمودند. و چون سام میرزا و حسین خان به تقبیل بساط جلادت، مناظ مشرف گشتند، حضرت شاه خلافت پناه دست سام میرزا را گرفته، برادران ماه‌سیما به درون سراپرده سپهراعتلا شدند و مدت سه چهار روز سام میرزا را بیرون نگذاشتند. چون با حسین خان عهد نموده بودند که سام میرزا [را] از وی جدا نسازند و همچنان به اتابکی او منسوب باشد، در این وقت حسین خان پریشان‌خاطر و آشفته‌ضمیر گشته در قلق و اضطراب افتاد و همواره شرایط حزم و احتیاط را مرعیه می‌داشت. گویند چوه سلطان در خیال گرفتن و کشتن حسین خان بود و داعیه نموده بود که در همان ایام طرح ضیافتی افکند و در آن مجلس او را با تابعان بگیرد و حسین خان این معنی را به فراست دریافته بود و پیوسته در اندیشه آن روز بود. از خواجه نورالدین محمد اصفهانی که مستوفی [حسین خان بود مسموع] شد که یک روز قبل از آنکه مجلس ضیافت منعقد گردد، چوه سلطان، امیر جعفر ساوجی و خواجه آروق را به منزل حسین خان فرستاده او را خبر دادند که فردا سلطان می‌خواهد که شما را ضیافت فرماید، باید که لحظه‌ای قدم رنجه نمایید.<sup>۲</sup> حسین خان از روی اکراه<sup>۳</sup> و اجبار قبول آن معنی نموده [۸۲] مشارالیهما را بازگردانید و در خلوتی که در به روی غیر بسته بود، بعضی اقوام و اعیان سپاه خویش را بخواند و از مافی الضمیر چوه سلطان شمه‌ای به ایشان اظهار نمود. آن جماعت از استماع آن خبر به غایت متحیر و مضطرب شده گفتند حالا تدبیر این کار چیست. حسین خان گفت فرار از این ورطه هر وجه اسلم اصلاً میسر نیست، زیرا که همه زن و فرزند همراه داریم، با این همه کثرت بیرون رفتن متعذر است و یک امروز ما را فرصت است، زیرا که فردا مجلس ضیافت ترتیب می‌یابد و غرض از

۲. ت: نمایند.

۱. ب: ندارد.

۳. ت: کره.

این ضیافت گرفتن و کشتن ماست.

### شعر

یک امروز است ما را نقد ایام  
برو هم اعتمادی نیست تا شام

آنچه مرا به خاطر می‌رسد آن است که مجموع سپاه که با ما یکدل و یک‌جهت‌اند مسلح و مکمل ساخته چون نصفی از شب بگذرد بر سر خیمه و خرگاه چو هه سلطان رویم و دست به محاربه و مضاربه برآوریم، شاید به مقصود خویش فایز شده شمر او را از خویش مندفع گردانیم و اگر احیاناً تیر آرزو به هدف مراد نیاید باری به مردی کشته شده باشیم، به از آن است که ما را دست بسته بکشند. همگنان رأی حسین خان<sup>۱</sup> را پسندیده هفتصد کس در این امر با او متفق شدند و قسم یاد نمودند که در این کار تقصیر و تهاون جایز ندارند. حسین خان آنچه در خزانه داشت از نقد و جنس به لشکریان تقسیم نموده با هفتصد سوار مکمل یکدل هنگام سحر که محل طلوع فتح و ظفر است، توکل بر کرم کردگار کرده بر سر خیمه و خرگاه چو هه سلطان رفته دست به کارزار برآوردند. چو هه سلطان چون از وقوع این<sup>۲</sup> حادثه آگاهی یافت از عقب سر پرده خود را بیرون افکننده متوجه دولتخانه شاهی شد و حسین خان نیز با جماعت خود از عقب خصم به حوالی دولتخانه رفته آغاز تیرباران کردند. غوغا و آشوب عجب در اردوی کیهان‌پوی افتاد، چه هیچ‌کس از ترک و تازی<sup>۳</sup> بر حقیقت آن قضیه اطلاع نداشت. عاقبت چو هه سلطان به دست قورچیان شاملو که با حسین خان در آن امر همدستان بودند به درون دولتخانه کشته شد و حسین خان چون به مقصود خود فایز گردید، قبل از آنکه امرای تکلو و پسران چو هه سلطان به یک جای جمع آیند، عنان یکران را از آن معرکه برگردانیده یک منزل به طرف شیراز روان شد و چون خورشید خاور سر از دریچه سپهر اخضر بیرون آورد و عالم را به فر طلعت خود نورانی گردانید، پسران چو هه سلطان با سایر امرای تکلو قریب ده هزار سوار جزار مکمل از عقب حسین خان روان شدند. اردو و الوس حسین خان را که [۸۴] در حوالی اردوی اعلیٰ نزول نموده بودند به جاروب

۲. ب: ه آن.

۱. ت: بر.

۳. ت: از ترک و تازیک و دور و نزدیک.

نهب و غارت پاک برقتند. چون چوهه سلطان که عمده آن جماعت بود کشته شده بود و حسین خان از آن معرکه بیرون رفته، امرای تکلو در فکر مآل افتاده صلاح در مراجعت دیدند. چون جمیع طوایف مثل استاجلو و ذوالقدرلو و افشار، دشمن چوهه سلطان و طبقه تکلو بودند، در این وقت از هر طرف در استیصال آن طایفه کوشش می نمودند. بنابراین به اندک روزی پسران چوهه سلطان و امرای بزرگ که از آن طایفه بودند از بیم اعدای وافر پرشوکت دست از هم داده اکثری به طرف بغداد رفتند و به محمدخان شرف الدین اغلی که از آن طایفه بود متوسل شدند. چون ارکان شوکت و استیلای طایفه تکلو درهم شکست، امرا و ارکان دولت از جمیع طوایف صلاح در آن دیدند که منصب امیرالامرای را به حسین خان تفویض<sup>۱</sup> نمایند. مجموع متفق شده صورت حال را معروض درگاه<sup>۲</sup> شاهی گردانیده از برای حسین خان اسب و خلعت خاصه با نشان امیرالامرای فرستادند و آن جناب را به اعزاز و احترام تمام آورده بر جای چوهه سلطان نشاندند. حسین خان چون بر مسند امیرالامرای مستقل گشت، امیر جعفر ساوجی و خواجه آروق که یکی وکیل و یکی وزیر چوهه سلطان بودند و قریب ده سال جمیع مهمات ملکی و مالی عراق و آذربایجان و فارس و خراسان به وقوف این دو کس سامان می پذیرفت و مال و اسباب فراوان در سرکار ایشان جمع شده بود بگرفت، آنچه در ظاهر و نهان داشتند از ایشان بستند و امیر جعفر را بکشت و خواجه آروق در زیر شکنجه و ایذا ببرد. جای امیر جعفر را به احمدبیک نوری کمال اصفهانی رجوع نمود، اما حضرت شاه خلافت پناه [به سبب]<sup>۳</sup> قتل امیر جعفر ساوجی از حسین خان به جان رنجید و امر فرمود که نعش سید مظلوم را به ارض مقدس کربلا بردند. حسین خان نیز به طریق چوهه سلطان در صدد ترتیب و تقویت طایفه خود شده خلاصه ولایات را به اقطاع امرای شاملو مقرر داشت و حضرت شاه خلافت پناه را در امر سلطنت چندان دخلی نمی داد.

و از وقایع آن سال آنکه، امیر غیاث منصور از منصب صدارت عزل شده به شیراز

۲. ب: درگاهی.

۱. ب: تعویض.

۳. ب: ندارد.



رفت و آن منصب به وجود شریف شاه معزالدین محمد اصفهانی مزین گشت و در این سال اولامه سلطان به سبب آنکه تربیت کرده چوه سلطان بود و امیرالامرای ولایت آذربایجان به او مفوض بود، از جانب حسین خان [۸۵] خایف شده عصابه عصیان بر پیشانی طغیان بسته از وان<sup>۱</sup> به تبریز آمد و اراده گرفتن داروغه تبریز نموده اسبهای خاصه شاهی که در آن شهر بود متصرف شد و کنیزکان خاصه شریفه که جهت طلادوزی به طلادوزان سپرده بودند، مجموع را به ملازمان خود بخشید و خیمه منتش شاهی را از برای خویش نصب نمود و اموال اهل اردو را که در تبریز بود صنونک کرد. چون این خبر به سمع جلال و مدارک عز و اقبال رسید رایات عالیات به صوب تبریز مستعلی گشته جمعی از امرا و سران سپاه را از برای دفع آن عاصی گمراه از مقدمه نامزد نمودند. چون خبر توجه موکب همایون به صوب تبریز و نامزد نمودن امرا به اولامه رسید از بیم جان فرار بر قرار اختیار کرده به طرف روم روان شد و در اصل آن جناب مرد هرزور مفتن بود. چون به دیار روم رسید به حسن تدبیر و لطف تقریر با ابراهیم پاشا که عمده پاشایان خوانندگان روم بود مصاحب شده پیکر تسخیر بلاد عجم را به سهل و آسان در نظر او جلوه داد و گفت اکثر امرای قزلباش در این امر با من متفق اند، اگر پاشا به آن جانب متوجه شود<sup>۲</sup> من متعهد می شوم که آن مملکت را مسخر سازم. ابراهیم پاشا به فریب او از راه رفته ولایت تفلیس<sup>۳</sup> را به اولامه داد و او را با لشکر آراسته بر سر شرف بیک گرد که والی مملکت تفلیس<sup>۴</sup> بود فرستاد. شرف بیک چون تاب مجادله با اولامه نداشت فرار نموده به درگاه حضرت شاه خلافت پناه آمد.

### ذکر توجه حضرت شاه عالمیان نوبت سوم به صوب خراسان

سبب این یورش آن شد که چون آوازه کشته شدن چوه سلطان و مخالفت امرای قزلباش در بخارا به سمع عبیدخان رسید، آن مفسد مفتن را باز هوای تسخیر

۲. ب: شود و.

۱. ت: از مملکت وان.

۳ و ۳. ت: تبلیس.

بلاد خراسان در سر فتاده با لشکری گران از آب آمویه عبور نموده به صوب هرات روان شد و در ظاهر هرات نزول نموده شهر را در محاصره گرفت و بعضی از امرا و لشکریان را به طریق نهب و غارت به اطراف ولایات خراسان روان گردانید و عاقبت پای جسارت از حدّ خود فراتر نهاده بعضی ولایت عراق را نیز تاخت کردند و در آن اثنا قاصدان بهرام میرزا از طرف هرات به درگاه عالم‌پناه آمده عرضه داشتند که کار مردم هرات به جایی رسیده که گوشت سگ و گربه می‌خورند. از استماع آن دو خبر عرق حمیت شاهانه به حرکت در آمده در اوّل فصل ربیع سنهٔ تسع و ثلثین و تسعمایه [۹۳۹] به عزم یورش خراسان جزم شد به جمع سپاه متفرّق فرمان داد.

## [۸۶] شعر

در روارو فتاد موکب شاه  
نم به ماهی رسید و گرد به ماه  
لشکر انگیخت بیش از اندازه  
تیغها تیز گشت و کین تازه  
نالهٔ کرنای<sup>۱</sup> رویین خم  
در جگر کرده زهرها را گم

حضرت شاه خلافت پناه در حین توجه به صوب خراسان، شرف‌بیک کرد و سراج‌سلطان و بعضی از امرای آذربایجان را به محافظت سرحدّ و ضبط بلاد آذربایجان بازداشته به سعادت و کامرانی روان شد و بعد از طیّ مفاوض و مراحل چون هوای خراسان از غبار موکب شاهی [عطرسای] آگشت و آوازهٔ توجه سپاه قیامت‌نهیّب در پای هرات به سمع عبیدخان رسید، به قاعدهٔ معهود چون پشتهٔ ضعیف‌نهاد که از تندباد گریزان گردد، پشت هزیمت نموده روی به صوب گریز نهاد و از ننگ بی‌غیرتی اصلاً اندیشه نکرد و اهل هرات از مزدهٔ وصول موکب ظفرانر مبتهج و مسرور شده شکر نعم الهی به جای آوردند. و چون رایات ظفرآیات سایهٔ وصول بر حوالی دارالسلطنت هرات افکندند، ابوالفتح بهرام میرزا و غازی‌خان با سایر امرا و اعیان شهر هرات به شرایط استقبال قیام و اقدام نموده نثارها کردند و مسرتها نمودند. چون عبیدخان طریق بی‌غیرتی را شیمه و شعار خود ساخته بود و با عساکر نصرت‌مآثر در معرض معارضه و در مقام مقابله در نمی‌آمد و هرگاه که ولایت خراسان را از وجود شریف حضرت شاه خلافت پناه خالی می‌یافت جمعی

از ازیکان بی سروپا را فراهم آورده بی لبث و درنگ بدان<sup>۱</sup> صوب می‌تاخت. رأی جهان‌آرای نواب گردون‌اعتلا در این مرتبه چنان اقتضا فرمود که در زمستان آن سال در دارالملک هرات قشلاق فرمایند و چون فصل شتا به آخر رسد و طبیعت بهار از اطراف صحرا و کوهسار نمودار گردد، عنان عزیمت را به طرف ماوراءالنهر منعطف گرداند و خصم بی‌حیا را گوشمال به سزا داده چنان نماید که دیگر قدم از حد فراتر نهد. بر قرار مذکور یراق و استعداد قشلاق نموده امرا و لشکریان را به هر محل فرستادند. با آنکه در آن زمستان خبر رسید که اولامه سلطان با لشکر فراوان بر سر شرف‌بیک و سراج‌سلطان و امرای رفیق ایشان آمده از طرفین حرب عظیم درهم پیوسته، عاقبت اولامه غالب شده شرف‌بیک در جنگ کشته شد؛ حضرت شاه خلافت‌پناه آن قضیه را چندان اعتباری ننهاد و بر عزیمت مذکور همچنان مصر بود و فرمود که اگر اولامه حرکتی بی‌تقریبی کرده باشد، خواندگار روم [۸۷] به ولایت ما نخواهد آمد. چون فصل شتا به آخر رسید و آوازه هجوم لشکر<sup>۲</sup> ربیع منتشر گردید، حضرت شاه خلافت‌پناه، القاس میرزا را با بعضی از امرا به طرف مرو فرستاد و حسین‌خان و منتشا سلطان و امیربیک روملو و جمعی از قورچیان خاصه به صوب غرجستان روان گردانید و خود به نفس نفیس متوجه طواف مشهد مقدس شد و امرا که به طرف غرجستان رفته بودند به اندک روزی فتح آن ولایت کرده مظفر و منصور به هرات معاودت نمودند و حضرت شاه خلافت‌پناه نیز به شرف طواف مشرف گشته از روح مقدس<sup>۳</sup> مطهر امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الدعاء - طلب فتح و نصرت نموده با دل قوی و عزم درست، باز به صوب هرات مراجعت نمود و بعد از وصول به هرات آهنگ سفر ماوراءالنهر نموده در یازدهم شهر ذوالحجه متوجه الننگ‌نشین شد که در آن جلگه سپاه متفرق را فراهم آورده با جمعیت تمام، اول بر سر قبه الاسلام بلخ روند و بعد از فتح بلخ از جیحون عبور نموده ولایت ماوراءالنهر را بتازند و ارکان تمکن<sup>۴</sup> مخالفان را از صدمه سپاه

۱. ت: «لشکر» ندارد.

۲. ت: تمکین.

۱. ب: به طرف بدان.

۳. ب: تقدس.

ظفر دستگاه به نوعی متزلزل سازند<sup>۱</sup> که دیگر گرد فضولی نگردند. چون اکثر وقایع عالم به اراده قادر بی علت منوط و مربوط است و بی مشیت او هیچ امری تقویت و تمشیت نمی پذیرد به حکم کلمه «عَرَفْتُ اللَّهَ إِسْبْحَانَهُ | بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ»<sup>۲</sup> در انشای آن عزیمت از حوادث<sup>۳</sup> روزگار صورتی روی نمود که عزیمت مذکور در حیز تأخیر و تعویق افتاد، چنانچه بعد از این مبین خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

حضرت شاه خلافت پناه در شهور سنه احدی و سبعین و تسعمایه [۹۷۱] قبایبیک قورچی را به رسم ایلچیگری با تحف و هدایای فراوان به دیار هند نزد حضرت سلطنت پناه حشمت دستگاه، معز السلطنت و العدالة و الدین، اعظم همایون قطب شاه که والی ولایت تلنگانه<sup>۴</sup> است و آستان عالی شائنس مرجع الیه کافه انام و درگاه رفیع مکانش بر روی خاص و عام گشاده است فرستاده بود و بعضی حالات و واقعات که حضرت شاه خلافت پناه را از ابتدای جنگ رومیه تا<sup>۵</sup> تاریخ مذکور در خواب و بیداری روی نموده بوده مجموع آن را به تقریر دلپذیر در حیز تحریر درآورده نسخه لطیف پاکیزه مشتمل بر چند فصل ترتیب داده ضمیمه تحف و هدایا ساخته بودند. چون راقم حروف در آن اوقات با تبرکات به تحریر این مختصر محقر مشغولی می نمود، حضرت نواب عالم پناهی ظل الهی بعد از مطالعه، آن [۸۸] نسخه شریف را بدین فقیر مرحمت فرمودند که بعضی اخبار و حکایات که در آن نسخه مرقوم و مسطور است به تقریب در این مختصر ذکر نماید. از جمله حالاتی که حضرت شاه خلافت پناه ذکر فرموده اند، اول بیان فسخ عزیمت ماوراءالنهر است و در نسخه مذکور براین نهج مسطور بود که در آن ایام که النگ نشین مضرب خیام عساکر نصرت قرین گشت و من عزیمت سفر ماوراءالنهر را جزم داشتم، (در شب چهاردهم شهر ذی حجه در دیوانخانه خوابیده بودم. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب<sup>۶</sup> - علیه السلام - را<sup>۷</sup> در خواب دیدم که در شهر قزوین در خانه زینل خانی

۱. ت: سازند.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۵ به نقل از احادیث و قصص مشوی: ص ۱۸۲.

۳. ب: حوادثی.

۴. تلنگانه = تلنگ: نام ملکی است از دکن که حیدرآباد دارالملک آن است. (آندراج).

۵. ب: با.

۶. ب: علی ابی طالب.

۷. ب و ت: را علیه السلام.

که در آخر دولنخانه شده بود نشسته‌اند و دو جوان خوب صورت محاسن سیاه در پس اسرا<sup>۱</sup> آن حضرت ایستاده، من پیش رفته سلام کردم و در برابر آن حضرت به دو زانوی ادب بنشستم و سؤال کردم که بدان طرف آب می‌روم آیا با اوزبکان مرا جنگ واقع می‌شود یا نه. آن حضرت فرمودند که تا غایت کدام مهم تو به جنگ ساخته شده<sup>۲</sup> که دیگر شود. من باز سؤال کردم که یا امیرالمؤمنین در آن طرف آب حال ما چون می‌شود. فرمودند که در آن طرف آب هیچ نیست، هر چه هست در این طرف است. دو سه بار مکرر من این سؤال کردم و آن حضرت همین جواب فرمودند و در آن اثناسه چیز به من گفتند؛ یکی آنکه نهر علقمی<sup>۳</sup> از یاد تو<sup>۴</sup> نرود و دیگر آنکه نذر کن که گنبد مرا همچون گنبد حضرت امام رضا - علیه السلام - بسازی جهت فتح سمرقند، و دیگر سفارش فتحی بیک پروانچی که در آخر متوکی آستانه مقدسه شده بود نمود. و چون صبح طالع شد و من از خواب بیدار شدم، صورت واقعه را به امرا و ارکان دولت تقریر کردم هرکس تعبیری کردند و بعضی گفتند که در این طرف آب با اوزبکان جنگ واقع خواهد شد. چون مدت بیست روز از خواب مذکور بگذشت، روزی احمدبیک نوری کمال اصفهانی که منصب وکالت داشت آشفته ضمیر و پریشان حال به مجلس آمد و عرضه داشت که اولامه سلطان به وسوسه شیطان از راه رفته از الکای خود به طرف تبریز شتافته است و اکثر اهل و عیال لشکریان را به اسیری برده. چون تعبیر خواب مذکور بر حضرت شاه خلافت پناه ظاهر شد، لاجرم فسخ عزیمت بلاد ماوراءالنهر نموده به تدبیر این واقعه مشغول گشت و اراده نمود که باز بهرام میرزا و غازی خان را به ضبط و دارایی دارالسلطنت هرات باز دارد و غازی خان عرضه داشت که لشکر ما پریشانی بسیار کشیده‌اند و اکثر اوقات ایشان<sup>۵</sup> به خوردن چرم گاو گذشته، دیگر حصارداری از ایشان نمی‌آید. در آن اثناسه آغزیوارخان شاملو [۸۹] به ذروه عرض رسانید که اگر حضرت شاه عالم پناه

۱. ب: ندارد. ۲. ت: شد.

۳. علقمه: نهری است از رود فرات (فرهنگ معین).

۴. ت: ایشان ندارد. ۵. ت: ایشان ندارد.

سام میرزا را به هرات بگذرانند<sup>۱</sup> من متعهد می شوم مملکت خراسان را حسب المقدور ضبط نموده از آسیب اوزبکان نگاه دارم. چون در آن ایام از سام<sup>۲</sup> اختیار در کف اقتدار حسین خان بود و آن جناب نیز از طایفه شاملو بود، ایالت ولایت خراسان به سام میرزا و آغزیوارخان<sup>۳</sup> مفوض گشت و در آن اثنا بعضی از امرای استاجلو مثل منتشا سلطان و غیره خلوت کرده به ذروه عرض حضرت شاه عالمیان رسانیدند که در وقتی چنین صلاح نیست که سام میرزا و آغزیوارخان در هرات بمانند. حضرت شاه عالم پناه فرمود که کرم تا در میان درخت است به درخت آسیب می رسانند، هرگاه که در بیرون درخت باشد نقصانی به درخت نمی تواند رسانید. اولی آن است که بر هرکس که اعتماد نباشد در هرات بگذاریم. امراساکت شده دیگر هیچ نگفتند. حضرت شاه عالمیان، خلیفه محمد قورچی باشی را با جمعی از قورچیان و منتشا سلطان از پیش روان گردانید که تحقیق نمایند که این حرکت از اولامه واقع شده یا ابراهیم پاشا نیز همراه است. خلیفه محمد قورچی باشی با رفقا<sup>۴</sup> به موجب فرمان از پیش روان شده به سرعت هرچه تمامتر قطع مسافت می نمودند و حضرت شاه خلافت پناه بعد از رسیدن خبر اولامه به بیست روز از النگ نشین کوچ فرمود<sup>۵</sup>.

ذکر توجه پادشاه آفتاب اشراق به صوب عراق و غالب شدن بر

### لشکر روم به عنایت پادشاه علی الاطلاق

در شهور سنه اربعین و تسعمایه [۹۲۰] حضرت پادشاه ریع مسکون به توفیق قادر کن فیکون، رایات آفتاب اشراق به صوب عراق مستعلی گردانید و در اثنای راه به زیارت مشهد مقدس رضویه - علیه و علی آبائه الکرام - مشرف شده به الهام ملهم

۱. ب: می گذارند.

۲. ب: ندارد.

۳. ت: رفیق.

۴. ت: حسین خان.

۵. مطالب بین الهالین ( ) برگرفته از تذکره شاه طهماسب، صص ۲۵-۲۲.

غیبی و ارشاد هاتف لاریبی در آن مکان شریف از جمیع ملاهی و مناهی که سبب<sup>۱</sup> اختلال امور جهاننداری است محترز و مجتنب گشته به جهت رواج و رونق ملت بیضا و اجرای احکام شریعت غزا به حکم کریمه «إِنَّمَا الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْإِنْتِصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»<sup>۲</sup> منع شرابخانه و قمارخانه و بیت‌اللطف و سایر امور منهی عنه فرموده در این باب احکام مطاع به جمیع بلاد شمالک محروسه روان ساختند و تأکید تمام فرمودند که هیچ آفریده پیرامون گناه، خواه صغایر و خواه کبایر نگرود و هرکس که سزا و علانیةً به امور منهی عنه ارتکاب نماید حاکم شرع شریف آنچه سزا و جزای او باشد بدو برساند. از آن تاریخ تا حاله هذه که نهصد و هفتاد و یک هجری است، هیچ احدی را در بلاد عجم، زهره [۹۰] و یارای آن نیست که به امری از امور نامشروع ارتکاب نماید. اکنون از شراب و شرابخانه نه نام است و نه نشان و از باقی مکئیفات هم به جز افیون چیزی نیست در میان. چون صفات حمیده و خصایص پسندیده آن حضرت در آخر این گفتار به تفصیل ذکر خواهد رفت در این مقام به همین قدر اختصار نموده به کلک دو زبان بر لوح بیان می‌نگارد که چون ربایات نصرت آیات شاهی به طرف عراق مستعلی گشت و ماهجه لوی عالم آرایش پرتو ظفرقرین بر حطه اسفرا این افکند، در آن منزل تیمور گرد که میرآخور خلیفه محمد قورچی باشی بود، از ری برگشته خبر آورد که (ابراهیم پاشا به تحقیق آمده و کتابتی به مهدعلیایی بیگم نوشته مصحوب یکی از ملازمان شمس‌الدین خان ولد شرف‌بیک داده فرستاده است. مضمون آنکه از یراق مرصع آلات حضرت شاه اسمعیل آنچه باشد نزد من بفرستید که من آنها را به رسم تحفه به خدمت حضرت خواندگار فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که بدین دیار آید و به قاعده مقرر این مملکت را باز بر شما مسلم دارد و ما نیز باز گردیم، اولامه نیز عرضه‌داستی به همین مضمون به حضرت بیگم فرستاده بود)<sup>۳</sup>. حضرت شاه خلافت پناه بعد از استماع این خبر به سرعت هر چه تمامتر روان شد و به بیست و یک کوچ از هرات به کبود گنبد ری نزول اجلال فرمود. چون اسپان و شتران زبون و

۱. ب: مناسب.

۲. ماده (۵)، آیه ۹۰.

۳. مطالب بین هلالین ( ) از تذکره شاه طهماسب، ص ۲۵ نقل شده است.

لاغر شده بودند، از آنجا به اهستگی متوجه قزوین شدند و در موضع کوره رود، القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین خان و سلیمان سلطان و امیر سلطان روملو را از مقدمه روان ساختند. موکب ظفرقرین در باب‌الجنه قزوین چند روزی توقف فرمود و شاه‌قلی خلیفه مهرداد و شاه‌قلی سلطان افشار را به میان الوسات و اویماقات که در نواحی سلطانیّه و همدان و آن حدود مقام داشتند فرستادند که از آن جماعت هرکس که بر اسب سوار تواند شد به اردوی اعلی برسانند. در آن اثنا از جانب بهرام میرزا و القاس میرزا که در زنجان نشسته بودند خبر رسید که ابراهیم پاشا از اوجان کوچ کرده بازگشت. حضرت شاه خلافت پناه، قنبراغلی را بر سبیل استعجال نزد القاس میرزا و بهرام میرزا فرستاده پیغام داد که اگر ابراهیم پاشا به تحقیق بازگشته باشد، منتشا سلطان با امرای رفیق او را تعاقب نماید که موکب همایون نیز متعاقب می‌رسد. بعد از ارسال قنبراغلی، موکب ظفرقرین متوجه قصبه ابهر شد و در آن منزل [۹۱] نفیض<sup>۱</sup> خبر اول خبر رسید که ابراهیم پاشا بازگشته و بلکه خوانندگان روم به نفس خود همراه است و اینک به زنجان نزول نمودند. حضرت شاه خلافت پناه داعیه داشتند که با ابراهیم پاشا جنگ و مقابله بنمایند. چون خبر توجه خوانندگان به تحقیق پیوست آن داعیه را تغییر داده اردو و آغزق را به طرف اصفهان روان گردانید و امیربیک و چراغ سلطان و ذوالقدراغلی حسب‌الاشارة علیه به فراولی مقرر شده به خبرگیری رفتند و حضرت شاه عالمیان مسرعی را نزد حسین خان و منتشا سلطان و سایر امرای بزرگ فرستاده پیغام داد که رایات عالیات روز دیگر پرتو وصول بر آق‌داغ سلطانیّه خواهند افکند، باید که امرای مذکور هر یک پا ده کس به پایه سریر سلطنت مصیر حاضر شوند تا مشورت نمایم که با خصم قوی چسان معارضه و مقابله خواهیم نمود. چون موضع آق‌داغ مضرب خیم آن خسرو آفاق گردید، امرا نیز به موجب فرمان به درگاه پادشاه عالمیان رسیده به رسم مشورت تقدیم نمودند، حضرت شاه خلافت پناه چون با اعدا اراده محاربه و مضاربه داشت، حسین خان به عرض رسانید که اسبان لشکریان به سبب طی مسافت بعید ضعیف و لاغر شده‌اند، ما تاب محاربه و مقابله<sup>۲</sup> با اعدای وافر شوکت نداریم. حضرت شاه



خلافت پناه فرمودند که ما با ایشان جنگی روبه‌رو نخواهیم کرد که از لاغری اسبان و پریشانی لشکر اندیشه نماییم. بعد از آن کس به طلب بهرام میرزا و القاس میرزا و سایر امرا فرستادند که مجموع در قراآغاج سلطانیّه جمع آیند و بر آن عزیمت بودند که در سرک کوچ دستبردی به آن گروه انبوه نمایند که در آن اثنا ذوالقدر اغلی، که از نفاق باطنی خالی نبود، بنا بر ضرورت کمر اطاعت بر میان بسته بود، در این وقت آن ناسپاس حق‌ناشناس حقوق ایادی و احسان شاهی فراموش کرده در وقتی که به قراولی رفته بود با هزار سوار جزّار روگردان شده به طرف مخالفان رفت.

## شعر

مخالف نگرده به جان دوستدار	مغیلان نیارد بجز خار بار
ز اعدا نجوید وفا هوشمند	که ریحان نروید ز تخم سپند
ندید از نی پوریا کس شکر	که گوهر به کوشش نگرده دگر
کسی <sup>۱</sup> را که باشد بدی در نهاد	بجز مکر و تلیس نارد به یاد

حضرت شاه خلافت پناه چون از سپاه شیوه<sup>۱</sup> بی‌وفایی استشمام فرمود فسخ عزیمت جنگ و جدل نموده در اندیشه مال افتاد، و در خلال آن حال بعضی از مردم (صدرالدین بیک ذوالقدر که [۹۲] در چرخه بند<sup>۲</sup> به رسم قراولی و خبرگیری پیش رفته بودند، یکی از آن مردم به دست لشکر رومی گرفتار می‌شود. او را نزد خواندگار می‌برند. خواندگار او را خلعت داده و کتابتی به حضرت شاه خلافت پناه<sup>۳</sup> نوشته مصحوب آن شخص ارسال می‌نماید<sup>۴</sup>. مضمون مکتوب آنکه، پدر تو با پدر من جنگ کرد و تو نیز پادشاهی و دعوی شجاعت می‌نمایی بیا تا ما و تو نیز جنگ کنیم و اگر جنگ نمی‌کنی دیگر دعوی شجاعت مکن. حضرت شاه خلافت پناه چون بر مضمون نامه والی روم مطلع گردید، در جواب نوشت که از خواندگار بزرگتر کسی دیگر هست و من به سخن او عمل می‌کنم و آن کس حضرت<sup>۵</sup> حق سبجانه و تعالی است. چنین فرموده که در جهاد و غزا که با کفار می‌کنید خود را در مهلکه می‌نکنید. کما قال الله تعالی: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»<sup>۶</sup> جایی که با کفار از تهلکه

۱. ب: کس.

۳. ت: «پناه» ندارد.

۵. ت: «حضرت» ندارد.

۲. ب: چرخه.

۴. ت: می‌نمایند.

۶. بقره (۲) آیه ۱۹۵.